

بازمانده‌هایی از کتاب المعراج شیخ صدوق (ره)

امین حسین پوری

اشاره

ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق از بزرگ‌ترین دانشوران شیعه سده چهارم هجری است که آثار حدیثی فراوانی داشته، ولی تنها شمار اندکی از آنها تا روزگار ما برجای مانده است. آنچه موضوع این نوشتار است، کتابی است از وی با نام «کتاب المعراج» یا «کتاب إثبات المعراج» که به لطف خداوند در محورهای زیر به بررسی آن می‌پردازیم:

۱) انتساب کتاب به شیخ صدوق (ره)

صدوق (ره) خود دست کم در سه مورد به نام این کتاب تصریح کرده، بدان ارجاع داده است. نخست در کتاب الخصال که ذیل حدیثی می‌نویسد: «والحدیث طویل قد أخرجه مسنداً علی وجهه فی کتاب إثبات المعراج».^۱ مورد دوم، باز در همان کتاب و بعد از حدیثی دیگر: «وقد أخرجه بتمامه فی کتاب المعراج».^۲ وی در من لایحضره الفقیه نیز پس از یادکرد حدیثی، می‌گوید: «وقد أخرجت هذا الحدیث مسنداً فی کتاب المعراج».^۳ درباره مورد اخیر، گرچه نام «المعراج» دیده می‌شود و اختلاف نسخه‌ای نیز در چاپ مورد استفاده که چاپ مرحوم غفاری است، گزارش نشده است، ولی با توجه به نزدیکی بسیار زیاد این دو واژه در نگارش و نیز اینکه هیچ یک از فهرست‌نگاران کهن از کتابی با نام المعراج نامی نبرده‌اند، تقریباً قطعی به نظر می‌رسد که «المعراج» تصحیف شده «المعراج» باشد. با توجه به این تصریحات، دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که شیخ صدوق کتابی با نام «المعراج» یا «إثبات المعراج» داشته است؛ با این حال برای تأکید بیشتر بیفزاییم که شیخ طوسی (ره) که کهن‌ترین گزارش را درباره نگاهشته‌های صدوق (ره) فراز

آورده است نیز «کتاب المعراج» را در شمار آثار وی نام می‌برد.^۴ پس از وی ابن شهر آشوب نیز همین کتاب را به عنوان کتاب صدوق معرفی می‌کند.^۵

۲) کتاب «المعراج» در گذر زمان

پس از شیخ طوسی که طریق خود به کتاب‌های صدوق را بیان کرده است و نیز ابن شهر آشوب که از آن نام می‌برد، ظاهراً دیگر اشاره‌ای به این کتاب در سخن دانشوران دیده نمی‌شود تا آنکه شیخ حسن بن سلیمان الحللی که اندکی پس از سال ۸۰۲ ق در گذشته است،^۶ در «المحتضر» از این کتاب - البته بر پایه سخن مرحوم مجلسی با انتساب آن به نویسنده دیگری غیر از صدوق - روایاتی گزارش می‌کند که به علت اهمیت آن، در بندی جداگانه به آن خواهیم پرداخت. پس از وی سیدشرف‌الدین حسینی در تأویل الآیات الظاهرة از این کتاب با تصریح به انتساب آن به شیخ صدوق، گزارش کرده است.^۷ شیخ حر عاملی و علامه

۱. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص ۸۵.

۲. همان، ص ۲۹۳.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۰۰.

۴. شیخ صدوق؛ الفهرست؛ ابوجعفر محمدبن الحسن الطوسی؛ الفهرست؛ ص ۲۳۸.

۵. محمدبن علی بن شهر آشوب المازندرانی؛ معالم العلماء؛ ص ۱۴۶.

۶. ر. ک. به: میرزا محمدباقر موسوی خوانساری؛ روضات الجنات فی أحوال العلماء والسادات؛ ج ۲، ص ۲۹۳ به بعد. نیز: السید محسن الامین؛ اعیان الشیعه؛ ج ۵، ص ۱۰۶.

۷. السید شرف‌الدین علی الحسینی الاسترآبادی النجفی؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة؛ ج ۱، ص ۲۷۵ و ج ۲، ص ۷۷۴-۷۷۳.

مجلسی، سیدشرف‌الدین را شاگرد محقق کرکی (م ۹۴۰ ق) دانسته‌اند؛^۸ پس وی قطعاً در دهه‌های میانی سده دهم هجری می‌زیسته است و ولی از آنجا که متخبی از تأویل الآیات در دست است که نویسنده آن، تاریخ فراغت از اختصار کتاب را سال «۹۳۷ ق» عنوان کرده است،^۹ به نظر می‌رسد تاریخ تقریبی تألیف تأویل الآیات دو سه دهه آغازین سده دهم هجری باشد، و از آنجا که سید شرف‌الدین روایات یادشده را مستقیماً به این کتاب نسبت می‌دهد و از منبع واسطه‌ای سخن نمی‌گوید و نیز با توجه به اینکه روایاتی که او گزارش می‌کند، پیشتر در منبع کهن تری در کتاب المعراج نسبت نداده‌اند، می‌توان تا اندازه زیادی اطمینان یافت که این کتاب مستقیماً در دسترس وی بوده است. پس از وی تنها گزارشی که از این کتاب در دست است، این است که بنا بر گزارش شیخ آقابرگ، شخصی به نام سیدولی‌الله بن نعمه‌الله الحسینی الرضوی در کتاب خود با نام کنز المطالب وبحر [فخر] المناقب فی فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام از کتاب المعراج نقل کرده است.^{۱۰} شیخ آقابرگ مطلب دیگری در این باره نمی‌افزاید، ولی تاریخ پایان نگارش کنز المطالب را سال ۹۸۱ هـ. ق می‌شناساند.^{۱۱} این کتاب تا کنون به شکل نسخه خطی باقی مانده و به چاپ نرسیده است و به همین دلیل درست نمی‌دانیم آیا نویسنده مستقیماً از کتاب المعراج گزارش کرده یا از منبعی واسطه‌ای بهره گرفته است.

به هر روی، پس از این تاریخ دیگر گزارشی از نقل مستقیم از این کتاب نمی‌یابیم و بزرگانی همچون مجلسی نیز با واسطه منابعی که یاد کردیم، روایاتی از این کتاب گزارش کرده‌اند^{۱۲} و می‌توان به قطع گفت بدان دسترس نداشتند.

۳) نگاهی به منقولات «المحتضر» حلی از کتاب المعراج

گفتیم یکی از کسانی که از کتاب المعراج روایاتی گزارش کرده است، حسن بن سلیمان حلی در کتاب المحتضر است؛ اما نکته مهمی که در اینجا وجود دارد، آن است که در نسخه موجود و به چاپ رسیده المحتضر این گزارش‌ها - همچون بسیاری از روایات دیگر این کتاب - بدون سند کامل و به شکل مرسل و نیز بدون اشاره به نام کتاب المعراج نقل شده است؛ ولی علامه مجلسی به هنگام نقل این روایات از المحتضر اولاً سند آنها را

بیان کرده و ثانیاً از زبان نویسنده المحتضر کتاب را به شخص دیگری نسبت می‌دهد. این نشان می‌دهد نسخه المحتضر موجود نزد علامه مجلسی از نسخه چاپی در دسترس کامل تر بوده، اسناد بخشی از روایاتی که در نسخه فعلی به شکل مرسل نقل می‌شود، در آن یاد شده بود. شیخ آقابرگ نیز به حذف اسناد برخی روایات در نسخه موجود، اشاره کرده است؛^{۱۳} به هر روی روایات مرحوم مجلسی از المحتضر غالباً با این عبارات‌ها آغاز می‌شود: «روی الشيخ حسن بن سلیمان فی کتاب المختصر^{۱۴} نقلاً من کتاب المعراج للشيخ الصالح ابي محمد الحسن باسناده عن الصدوق، عن ...^{۱۵} و یا: «و^{۱۶} من کتاب المعراج للشيخ الصالح ابي محمد الحسن رضی الله عنه باسناده عن الصدوق، عن ابيه ...^{۱۷} همچنین «مما رواه من کتاب المعراج عن الصدوق عن ...^{۱۸} و یا «روی الحسن بن سلیمان من کتاب المعراج باسناده عن الصدوق باسناده ...^{۱۹} البته در موردی نیز از زبان نویسنده المحتضر، کتاب المعراج را مستقیماً به خود صدوق نسبت داده است. بنگرید: «کتاب المحتضر للحسن بن سلیمان نقلاً من کتاب المعراج للصدوق - رحمة الله - بهذا الإسناد مثله».^{۲۰}

در اینجا پیش از بررسی این تعبیرات گوناگون، باید در مقدمه یادآور شویم مجلسی همه منقولات کتاب المعراج را از کتاب المحتضر حسن بن سلیمان گزارش می‌کند و نه از مختصر البصائر او؛^{۲۱} بنابراین عنوان «المختصر» که در نخستین عبارت

۸. الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي؛ امل الآمل؛ ج ۲، صص ۱۳۱ و ۱۷۶ و محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۱، ص ۱۳.
۹. شیخ آقابرگ الطهرانی؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ ج ۵، ص ۶۶.
۱۰. الذریعه؛ ج ۱۸، ص ۱۶۶.
۱۱. همان.
۱۲. ر. ک. به: دنباله بحث.
۱۳. الذریعه؛ ج ۲۰، ص ۱۴۳.
۱۴. عنوان درست «المحتضر» است؛ چنان‌که اندکی پس از این خواهیم گفت.

۱۵. بحار الأنوار؛ ج ۵، ص ۲۹۴.
۱۶. عطف به روایت پیش از آن است که آن نیز از المحتضر نقل شده است.
۱۷. همان، ج ۱۸، ص ۳۰۳-۳۰۴. ۱۸. همان، ج ۲۶، ص ۳۰۷-۳۰۸.
۱۹. همان، ج ۴۵، ص ۲۲۹-۲۲۸.
۲۰. همان، ج ۱۸، ص ۳۵۰-۳۵۱.
۲۱. چنان‌که می‌دانیم از جمله نگاهشده‌های وی دو کتاب است که در نام شبیه یکدیگرند: یکی مختصر بصائر الدرجات سعد بن عبدالله اشعری که در بردارنده احادیث فضایل اهل بیت علیهم السلام است و دیگری المحتضر که موضوع آن روایت رسول اکرم و امامان صلوات الله علیهم در هنگام مرگ از سوی محتضر است و هر دو کتاب نیز به چاپ رسیده است.

متن دیده نمی شود؛^{۲۶} و بعید به نظر می رسد شیخ ابو محمد - اگر شخصی غیر از نویسنده المحتضر باشد - به منبعی غیر از کتاب های صدوق دسترسی داشته که این روایت در آن کتاب ها نیز روایت شده باشد.

(۳) از شیخ ابو محمد حسن تنها در همین مقولات مجلسی از المحتضر نامی دیده می شود و ظاهراً تنها کتاب وی هم المعراج بوده است که همه روایت های آن نیز از طریق شیخ صدوق گزارش می شود. آیا این خود نشانه ای بر این نیست که این شخص - بر فرض وجود - چیزی جز همان روایات کتاب المعراج صدوق را نقل نمی کند؟!

(۴) تصریح خود مجلسی (ره) در یک مورد که کتاب المعراج را به نقل از صاحب المحتضر به صدوق نسبت می دهد - چنان که پیشتر بدان اشاره کردیم.

(۵) نکته دیگری که می تواند برای توجیه این گونه اختلاف تعبیرات مفید باشد، آن است که در میان محدثان کهن، گاه این روش مرسوم بوده است که به هنگام نقل از یک کتاب، اگر همزمان سند خود تا نویسنده را نیز یاد می کردند، تعبیراتی به کار می بردند که ممکن است از آن این توهم پدید آید که آن کتاب از آن کسی غیر از نویسنده ای است که می خواهند سند خود را تا او ذکر کنند؛ این گونه عبارات در کتاب های سید علی بن طاووس فراوان دیده می شود. برای نمونه بنگرید: «ومما رویناه عن جدی ابی جعفر الطوسی فیما یرویه عن محمد بن علی بن محبوب شیخ القمیین فی زمانه ووجدته بخطه رضوان الله علیه عن ایوب بن نوح ...»^{۲۷}.

اگر با منابع روایی سید آشنا نباشیم، ممکن است در نگاه نخست اینگونه تصور کنیم که سید روایت خود را از یک کتاب شیخ طوسی (ره) نقل می کند و شیخ آن را در کتاب خود از

از تعبیر بالا دیده می شود، تصحیف شده و شاید دست خط خود مجلسی نیز المحتضر بوده است. ظاهراً همین اشتباه در سخن مرحوم شیخ آقابزرگ^{۲۲} نیز دیده می شود؛ البته ممکن است عبارت آنان نیز المحتضر بوده و در چاپ خطایی رفته است.

اکنون با توجه به این گونه گونی تعبیرات، این پرسش ها به ذهن می آیند که:

(۱) شیخ صالح ابو محمد الحسن در این عبارات کیست؟
(۲) آیا حسن بن سلیمان در المحتضر کتاب المعراج را به کسی جز صدوق (ره) نسبت داده است؟

(۳) آیا کتاب المعراج از آن شیخ صدوق است یا کسی دیگر؟
در پاسخ به این پرسش ها یک احتمال جدی به نظر می رسد و آن اینکه: شیخ صالح ابو محمد الحسن، در حقیقت همان نویسنده المحتضر است که از آنجا که نام و کنیه او نیز دقیقاً حسن و ابو محمد است،^{۲۳} شاید در آغاز نسخه مجلسی از المحتضر نام وی ثبت بوده و سپس در آغاز روایات کتاب آن گاه که نام کتاب المعراج به چشم آمده، این توهم را در پی داشته است که کتاب المعراج از آن کسی به این نام است. نزدیکی دو عبارت «کتاب المعراج للصدوق» و «کتاب المعراج عن الصدوق» نیز شاید در پیدایش این توهم بی تاثیر نبوده است.

چند نکته می تواند قرینه ای مهم بر این احتمال باشد:

(۱) یکی از روایاتی که مجلسی به نقل از المحتضر به کتاب المعراج شیخ ابو محمد حسن نسبت می دهد، با اختلاف بسیار اندکی دقیقاً در تأویل الآیات به نقل از کتاب المعراج صدوق روایت شده است.^{۲۴} از آنجا که این روایت را هیچ کس پیش از سید شرف الدین صراحتاً و با نام بردن از کتاب المعراج به صدوق نسبت نداده است، به نظر می رسد وی به نسخه اصلی کتاب دسترسی داشته است و احتمال نقل سید شرف الدین از منبع واسطه بدون اشاره به آن متنفی است؛ ضمن آنکه این گمانه با امانت علمی و شأن دانشوری چون او نیز ناسازگار است.

(۲) برخی روایاتی که مجلسی با واسطه المحتضر به کتاب المعراج شیخ ابو محمد نسبت می دهد، دقیقاً با همان سند و متن در برخی کتاب های صدوق دیده می شود،^{۲۵} ولی در هیچ یک از آثار دیگر حدیثی به جامانده پیش از سده هشتم، با همان سند و

۲۲. الذریعة؛ ج ۲۱، ص ۲۲۵.

۲۳. أهل الأمل؛ ج ۲، ص ۶۶. أعيان الشیعة؛ ج ۵، ص ۱۰۶. حسن بن سلیمان بن محمد الحلی؛ مختصر بصائر الدرجات؛ الحسن بن سلیمان بن محمد الحلی، ص ۲، مقدمه محقق. ۲۴. قس: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴ با تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۷۳-۷۷۴.

۲۵. قس: بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۳۸-۳۳۹ با الامالی صدوق، (الشیخ الصدوق)، ۴۳۵-۴۳۷.

۲۶. هر چند برخی از مضامین آن با تفاوت در سند و متن یافت می شود. ر. ک به: مائة منقبة من مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب والائمة من ولده علیهم السلام من طریق العامة؛ ص ۴۹-۵۰ و التحصین، چاپ شده به همراه الیقین سید بن طاووس با همان مشخصات، ص ۵۶۸-۵۶۷.

۲۷. علی بن موسی بن طاووس الحسینی؛ فلاح السائل؛ ص ۲۲۳.

بیتوته
۱۳۶
نوروزی کتاب

یادآوری

صاحب ریاض العلماء از شخصی به نام شیخ ابوصالح حلبی نام برده و گفته است: «کان من الفقهاء وأصحاب الفتاوی فی عصره، ولم أعلم عصره علی التعین ولكن آورده الشهد فی شرح الارشاد فی بحث التسلیم ونسب الیه القول بالوجوب؛ وتوهم کونه تصحیف أبی الصلاح^{۳۱} غلط لآئه قدس سره قال فیہ: «والحلبیون کأبی الصلاح وابن زهرة وأبوصالح وابنی سعید»؛^{۳۲} نعم! لا یبعد عدم^{۳۳} کونه غیر داخل فی جملة الحلبیین کما أن ابنی سعید کذلک فتأمل! واندکی بعد چنین می افزاید: «وله أيضاً کتاب المعراج؛ نسبه إلیه بعض أفاضل العصر فی کتاب أنوار القرآن ینقل عنه بعض الاخبار ولكن لیس فیہ قید الحلبی بل فیہ الشیخ ابوصالح فتأمل!»^{۳۴}.

آنچه از این عبارت برداشت می شود، آن است که اولاً یکی بودن ابوصالح مذکور در سخن شهید با شخصی به نام ابوصالح حلبی - بر فرض وجود کسی با نام ابوصالح حلبی - محل تردید است؛ ثانیاً بر فرض اتحاد، دلیل استواری در دست نیست که نشان دهد وی همان کسی است که نویسنده انوار القرآن از او یاد کرده است؛ ثالثاً اگر این را هم بپذیریم که وی

ابن محبوب گزارش کرده است؛ حال آنکه به هیچ وجه چنین نیست و سید این روایت را از کتاب نوادر المصنف محمد بن علی بن محبوب^{۲۸} گزارش می کند و این کتاب به خط شیخ طوسی نزد وی بوده و شیخ طوسی در اینجا تنها یکی از مشایخ اجازه این کتاب است که به عنوان حلقه واسط، میان نویسنده و سید بن طاووس ایفای نقش کرده است. سید خود در همان کتاب فلاح السائل که این عبارت در آن به کار رفته، روایات دیگری از همین کتاب ابن محبوب گزارش کرده و در آنجا به آنچه گفتیم، تصریح کرده است. بنگرید: «وما رویناه یاسنادی إلی جدی أبی جعفر الطوسی فیما یرویه عن محمد بن علی بن محبوب ورأیناه بخط جدی أبی جعفر الطوسی فی کتاب نوادر المصنف باسناده عن ابن أذینة عن زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال ...»^{۲۹}.

و نیز در کتابی دیگر: «ومن ذلک ما أرویه یاسنادی إلی محمد بن علی بن محبوب، وهو حدیث غریب، من أصل بخط جدی أبی جعفر الطوسی رضوان الله علیه، ورأیت فی بعض تصانیف أصحابنا فی الثناء علیه ما هذا لفظه: محمد بن علی بن محبوب الأشعری القمی، أبو جعفر، شیخ القمیین فی زمانه، ثقة، عین، فقیه صحیح المذهب. قال فی کتابه (نوادر المصنف): عن علی بن حنبله ...»^{۳۰}.

بنابراین می بینید در مواردی اینچنین، اینگونه اشتباه در نسبت دادن کتاب به ویژه با در نظر گرفتن خطای چشم، شگفت نخواهد بود.

بر پایه این قراین، تردیدی باقی نمی ماند که شیخ ابو محمد حسن همان نویسنده المحتضر است و نه کسی دیگر؛ ولی اگر حتی این نظر را نیز نپذیریم و اصرار کنیم که وی شخصی دیگر و دارای «کتاب المعراج»ی غیر از کتاب المعراج شیخ صدوق بوده است، باز از آن جهت که تمام روایات وی از طریق صدوق (ره) است و قاعدتاً این روایات با موضوع معراج تناسب کامل دارد، می توان اطمینان یافت که این روایات در کتاب المعراج صدوق نیز وجود داشته است و در هر دو صورت مطلوب ما ثابت خواهد بود. به نظر می رسد با آنچه گفتیم دیگر این احتمال که حسن بن سلیمان کتاب المعراج را به کسی جز صدوق نسبت داده باشد، منتفی است.

۲۸. ر. ک. به: أبو العباس أحمد بن علی النجاشی الأسدی؛ فهرست أسماء مصنفی الشیعة؛ (برجال النجاشی)؛ رقم ۹۴۰.

۲۹. فلاح السائل؛ ص ۹۶.

۳۰. رضی الدین علی بن موسی بن طاووس؛ «رسالة عدم مضایقة الفوائت»؛ تحقیق: السید محمد علی الطباطبائی المراغی؛ مجله قرآنی، الإعداد والنشر: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، العددان الثانی والثالث، السنة الثانیة، ربیع الثانی/رمضان ۱۴۰۷ هـ. ق، شماره ۸، ص ۳۴۱، رسالة عدم مضایقة الفوائت.

۳۱. مراد از ابوالصلاح در اینجا، ابوالصلاح حلبی فقیه معروف شیعه (م ۴۴۷ ق) است.

۳۲. عبارت شهید اول در غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد تحقیق رضا المختاری، (ج ۱، ص ۱، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۴، ص ۱۵۱) اینگونه است: «فقال صاحب الفاسخر و... والحلبیون کأبی الصلاح وابن زهرة وأبی صالح وابنا سعید...».

روشن است که عبارت شهید درست است؛ زیرا مراد از «ابنا سعید» محقق حلبی و «یحیی بن سعید حلبی» است که هر دو از فقهای حله بوده اند و نه حلب؛ و از اینجا روشن می شود «ابوصالح» هم در عبارت ریاض العلماء اشتباه است، و عبارت درست «أبی صالح» است (برای توضیح بیشتر، ر. ک. به: ج ۱، مقدمه محقق، ص ۲۸۵-۲۸۷).

۳۳. در اعیان الشیعه به نقل از ریاض العلماء واژه «عدم» وجود ندارد. و با توجه به دنباله سخن ظاهراً نقل اعیان الشیعه درست است.

۳۴. میرزا عبدالله افندی الإصفهانی؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء؛ ج ۵، ص ۴۶۴ و اعیان الشیعه؛ ج ۲، ص ۳۶۲.

نقل آن در کتاب المعراج نیافته ایم، ولی متن آن با موضوع معراج رسول اکرم صلی الله علی وآله مرتبط بوده است و می توانسته در چنین کتابی نقل شود؛ البته ما در اینجا تنها به برخی موضوعات این روایت ها اشاره کرده ایم.

در پایان یادآور می شوم رسالت اصلی این نوشتار گردآوری همه روایات باقیمانده از کتاب المعراج بوده است تا کار برای پژوهشگران در ارزیابی این کتاب آسان تر گردد؛ از این رو هنوز درباره مضامین روایات و چند و چون آنها و بررسی سندی و متنی این احادیث، جای گفتگو باقی است که امید است دانشوران بدان اقدام کنند.

روایات به جا مانده از کتاب المعراج شیخ صدوق (ره)

روایت نخست

الخصال، الشيخ الصدوق، ص ۸۵:

«وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وآله أنه لما سئل في المعراج فيما اختصم الملائ الأعلى؟ قال: في الدرجات والكفارات قال: فنوديت وما الدرجات قلت: إسباغ الوضوء في السبرات، والمشي إلى الجماعات، وانتظار الصلاة بعد الصلاة، وولائتي وولاية أهل بيتي حتى الممات، والحديث طويل قد أخرجه مسنداً علي وجهه في كتاب إثبات المعراج». ۳۶

روایت دوم

الخصال، الشيخ الصدوق، ص ۲۹۳:

«حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبدالله قال: حدثنا عبدالله بن موسى بن هارون المفتی قال: حدثنا محمد بن عبدالرحمن العرزمی قال: حدثنا المعلى بن هلال، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أعطاني الله تبارك وتعالى خمساً وأعطى علياً خمساً: أعطاني جوامع الكلم وأعطى علياً جوامع العلم، وجعلني نبياً وجعله وصياً، وأعطاني الكوثر، وأعطاه السلسبيل، وأعطاني الوحي وأعطاه الإلهام، وأسرى بي إليه وفتح له أبواب السماوات والحجب حتى نظر إلى ما نظرت إليه، والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة، وقد أخرجه بتمامه في كتاب المعراج». ۳۷

۳۵. برای یک احتمال درباره نویسنده این کتاب ر. ک به: الذريعة؛ ج ۲، ص ۴۳۸.

۳۶. نزدیک به آن در: الخصال؛ ص ۸۵۸۴. شیخ صدوق؛ معانی الاخبار؛ ص ۳۱۴.

۳۷. برای مطالعه متن کامل حدیث، ر. ک به: شیخ طوسی؛ امالی؛ ص ۱۰۴-۱۰۶.

همان شخصیت مورد نظر نویسنده انوار القرآن^{۳۵} است، باز هم به علت تفاوت روشن نام وی با شیخ ابو محمد حسن، نباید این دو شخصیت را تنها به صرف داشتن دو کتاب همنام - بر فرض ثبوت کتابی با این نام برای شیخ ابوصالح - یک تن تصور کرد. این توضیح را از این رو آوردیم که ممکن است بعدها کسی به جهت یکسانی نام دو کتاب، شخصیت مذکور در عبارت مجلسی را با شخصی که مرحوم افندی از آن سخن می گوید، یکی پندارد و بر اشتباهات رایج در اینگونه موارد بیفزاید.

۴) نگاهی به روایات کتاب المعراج صدوق

چنان که از متن روایات نیز - که در دنباله سخن خواهید خواند - بر می آید، محور همه آنها رخدادهای معراج رسول اکرم (ص) و یا مخاطبات حق تعالی با آن حضرت است؛ البته از نام «اثبات المعراج» که در نخستین روایت بر جای مانده از این کتاب آمده است، می توان دریافت که صدوق در این کتاب به اثبات عقلی یا نقلی اصل قضیه معراج و احتمالاً پاسخ به منکران نیز نیم نگاهی داشته و شاید علاوه بر روایات، توضیحاتی از خود نیز بیان کرده بود؛ به هر روی آنچه گرد آمده، حاصل تتبع این قلم بوده است که تلاش داشته چیزی را فروگذار نکرده باشد و امیدوارم چنین بوده باشد.

منابع مورد استفاده، عمدتاً بر اساس چاپ های موجود در نرم افزار رایانه ای مکتبه اهل البیت علیهم السلام است و اگر کتابی در این برنامه نبوده است - مانند ریاض العلماء - از چاپ متداول آن بهره گرفته ایم؛ همچنین گفتنی است در اینجا روایات را به ترتیب زمانی آورده ایم و به همین سبب روایات کتاب های صدوق را مقدم کرده، روایات منقول از المحتضر در بحار الانوار را پیشتر از تأویل الآیات گزارش کرده ایم؛ زیرا المحتضر که منبع اصلی روایت بوده است، بر تأویل الآیات تقدم زمانی دارد.

در پاورقی هر روایت اگر نکته ای درباره سند یا متن آن وجود داشته است، گوشزد کرده ایم؛ همچنین به برخی از دیگر مصادر روایت با اولویت کتاب های صدوق اشاره کرده ایم.

در بخش مستدرکات، نشانی روایاتی از کتاب های صدوق را یاد کرده ایم که گرچه تصریحی از صدوق یا دیگران مبنی بر

روایت چهارم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣٠٣-٣٠٤:

«ومن كتاب المعارج للشيخ الصالح أبي محمد الحسن رضى الله عنه بإسناده عن الصدوق، عن أبيه، عن محمد بن أبي القاسم، عن محمد بن علي، عن محمد بن عبد الله بن مهران، عن صالح بن عقبة، عن يزيد بن عبد الملك، عن أبي جعفر الباقر (عليه السلام) قال: لما سعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلى السماء سعد على سرير من ياقوتة حمراء مكللة من زبرجدة خضراء، تحمله الملائكة، فقال جبرئيل: يا محمد أذن، فقال: الله أكبر، الله أكبر، فقالت الملائكة الله أكبر، الله أكبر فقال: أشهد أن لا اله الا الله، فقالت الملائكة: نشهد أن لا اله الا الله، فقال: أشهد أن محمدا رسول الله، فقالت الملائكة: نشهد أنك رسول الله، فما فعل وصيك علي؟ قال: خلفته في أمتي، قالوا: نعم الخليفة خلفت، أما ان الله عز وجل فرض علينا طاعته، ثم صعد به إلى السماء الثانية فقالت الملائكة مثل ما قالت ملائكة السماء الدنيا، فلما صعد به إلى السماء السابعة لقيه عيسى (ع) فسلم عليه، وسأله عن علي، فقال له خلفته في أمتي، قال: نعم الخليفة خلفت، أما ان الله فرض على الملائكة طاعته، ثم لقيه موسى (ع) والنبيون نبي نبي فكلهم يقول له مقالة عيسى (ع)، ثم قال محمد (ص): فأين أبي إبراهيم؟ فقالوا له، هو مع أطفال شيعة علي، فدخل الجنة فاذا هو تحت الشجرة لها ضروع كضروع البقر، فإذا انفلت الضرع من فم الصبي قام إبراهيم فرد عليه، قال: فسلم عليه وسأله عن علي، فقال: خلفته في أمتي، قال: نعم الخليفة خلفت، أما ان الله فرض على الملائكة طاعته، وهؤلاء أطفال شيعته سألت الله عز وجل أن يجعلني القائم عليهم ففعل، وإن الصبي ليجرع الجرعة فيجد طعم ثمار الجنة وأنهارها في تلك الجرعة ... ٤٧»

روایت سوم

من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٩٨-٢٠٠:

«وروى عن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام أنه قال: سألت أبي سيد العابدين عليه السلام فقلت له: يا أبة أخبرني عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به إلى السماء وأمره ربه عز وجل بخمسين صلاة كيف لم يسأله التخفيف عن أمته حتى قال له موسى بن عمران عليه السلام: ارجع إلى ربك فاسأله التخفيف فإن أمتك لا تطيق ذلك فقال: يا بني إن رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقترح علي ربه عز وجل فلا يراجعه في شيء يأمره به، فلما سأله موسى عليه السلام ذلك وصار شفيحاً لأمته إليه لم يجز له أن يرد شفاعة أخيه موسى عليه السلام فرجع إلى ربه عز وجل فسأله التخفيف إلى أن ردها إلى خمس صلوات، قال: فقلت له: يا أبة فلم لم يرجع إلى ربه عز وجل ولم يسأله التخفيف من خمس صلوات وقد سأله موسى عليه السلام أن يرجع إلى ربه عز وجل ويسأله التخفيف؟ فقال: يا بني أراد عليه السلام أن يحصل لأمته التخفيف مع أجر خمسين صلاة لقول الله عز وجل: «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها» ٣٨ الأثرى أنه عليه السلام لما هبط إلى الأرض نزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال: يا محمد ان ربك يقرئك السلام ويقول: [لك] إنها خمس بخمسين «ما يبدل القول لدى وما أنا بظلام للعبيد» ٣٩ قال: فقلت له: يا أبة أليس الله جل ذكره لا يوصف بمكان؟ فقال: بلى تعالى الله على ذلك علواً كبيراً، قلت: فما معنى قول موسى عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: ارجع إلى ربك؟ فقال: معناه معنى قول إبراهيم عليه السلام «إني ذاهب إلى ربي سيهدين» ٤٠ ومعنى قول موسى عليه السلام «وعجلت إليك رب لترضى» ٤١ ومعنى قوله عز وجل: «ففرّوا إلى الله» ٤٢ يعني حجوا إلى بيت الله، يا بني إن الكعبة بيت الله فمن حج بيت الله فقد قصد إلى الله، والمساجد بيوت الله فمن سعى إليها فقد سعى إلى الله وقصد إليه، والمصلّى مادام في صلاته فهو واقف بين يدي الله عز وجل فإن لله تبارك وتعالى بقاعاً في سماواته، فمن عرج به إلى بقعة منها فقد عرج به إلى ألا تسمع الله عز وجل يقول: «تعرج الملائكة والروح إليه» ٤٣ ويقول [الله] عز وجل في قصة عيسى بن مريم عليهما السلام: «بل رفعه الله إليه» ٤٤ ويقول الله عز وجل: «إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه» ٤٥ وقد أخرجت هذا

٣٨. انعام: ١٦٠. ٣٩. ق: ٢٩.

٤٠. صافات: ٩٩.

٤١. طه: ٨٤.

٤٢. ذاريات: ٥٠.

٤٣. معارج: ٤.

٤٤. نساء: ١٥٨.

٤٥. فاطر: ١٠.

٤٦. شيخ صدوق؛ الامالي؛ ص ٥٤٣-٥٤٥. شيخ صدوق؛ التوحيد؛

١٧٦-١٧٧. شيخ صدوق؛ علل الشرايع؛ ج ١، ص ١٣٣-١٤٢.

٤٧. المحتضر، حسن بن سليمان بن محمد الحلبي؛ المحتضر؛

ص ٢٤٥-٢٤٦. خلاصه ای از آن در: بحار الانوار؛ ج ٥، ص ٢٩٤. نیز

برای مضمونی نزدیک به آن ر. ك به: مائة منقبة؛ ص ١٧٢-١٧٣.

رواية بنجم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣١٢-٣١٥:

«كتاب المحتضر للحسن بن سليمان مما رواه من كتاب المعراج بإسناده عن الصدوق، عن أحمد بن محمد بن الصقر، عن عبد الله بن محمد المهلبى، عن أبي الحسين ابن إبراهيم عن علي بن صالح، عن محمد بن سنان، عن أبي حفص العبدى، عن محمد بن مالك الهمداني، عن زاذان، عن سلمان الفارسي رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): لما عرج بي إلى السماء الدنيا إذا أنا بقصر من فضة بيضاء على باب ملكان، فقلت: يا جبرئيل سلهما لمن هذا القصر؟ فسألهما فقالا: لفتى من بنى هاشم، فلما صرت في السماء الثانية إذا أنا بقصر من ذهب أحمر أحسن من الأول على باب ملكان فقلت يا جبرئيل سلهما لمن هذا القصر فسألهما فقالا لفتى من بنى هاشم، فلما صرت إلى السماء الثالثة إذا أنا بقصر من ياقوتة حمراء على باب ملكان، فقلت: يا جبرئيل سلهما، فسألهما فقالا: لفتى من بنى هاشم. فلما صرت في السماء الرابعة إذا أنا بقصر من درة بيضاء [على باب ملكان] فقلت: يا جبرئيل سلهما، فسألهما فقالا: لفتى من بنى هاشم، فلما صرت إلى السماء الخامسة فإذا أنا بقصر من درة صفراء على باب ملكان، فقلت: يا جبرئيل سلهما لمن هذا القصر؟ فسألهما فقالا: لفتى من بنى هاشم، فلما صرت إلى السماء السادسة إذا أنا بقصر من لؤلؤة رطبة على باب ملكان، فقلت: يا جبرئيل سلهما، فسألهما لمن هذا القصر؟ فقالا فتى من بنى هاشم، فلما صرت إلى السماء السابعة إذا أنا بقصر من نور عرش الله تبارك وتعالى على باب ملكان، فقلت: يا جبرئيل سلهما لمن هذا القصر؟ فسألهما فقالا: لفتى من بنى هاشم، فسرنا فلم نزل ندفع من نور إلى ظلمة، ومن ظلمة إلى نور حتى وقفت على سدة المنتهى فإذا جبرئيل (ع) ينصرف، قلت: خليلي جبرئيل في مثل هذا المكان! - أو في مثل هذا السدة! - تخلفني وتمضى؟ فقال: حبيبي، والذي بعثك بالحق نبياً إن هذا المسلك ما سلكه نبي مرسل ولا ملك مقرب، أستودعك رب العزة وما زلت واقفاً حتى قذفت في بحار النور، فلم تزل الأمواج تقذفني من نور إلى ظلمة، ومن ظلمة إلى نور حتى أوقفني ربي الموقف الذي أحب أن يقفني عنده من ملكوت الرحمان فقال عز وجل: يا أحمد قف، فوقفت منتفضاً مرعوباً، فنوديت من الملكوت: يا أحمد،

فألهمني ربي فقلت: لبيك ربي وسعديك، ها أنا ذا عبدك بين يديك، فنوديت: يا أحمد العزيز يقرأ عليك السلام، قال: فقلت: هو السلام وإليه يعود السلام، ثم نوديت ثانية يا أحمد، فقلت: لبيك وسعديك سيدي ومولاي، قال: يا أحمد «آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله». ٤٨ فقلت: قد «سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير» ٤٩ فقال الله عز وجل: «لا يكلف الله نفساً إلا وسعها لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت». ٥٠ فقلت: «ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطانا». ٥١ فقال الله عز وجل: «قد فعلت، فقلت: «ربنا ولا تحمل علينا إصراً كما حملته على الذين من قبلنا». ٥٢ فقال: قد فعلت: فقلت: «ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به وأعف عنا واغفر لنا وارحمنا أنت مولانا فانصرنا على القوم الكافرين». ٥٣ فقال الله عز وجل: قد فعلت، فجرى القلم بما جرى، فلما قضيت وطري من مناجاة ربي نوديت: إن العزيز يقول لك: من خلفت في الارض، فقلت: خيرها، خلفت فيهم ابن عمي، فنوديت يا أحمد من ابن عمك؟ قلت أنت أعلم، على بن ابى طالب، فنوديت من الملكوت سبعة متواليا: يا أحمد استوص بعلي بن أبى طالب ابن عمك خيراً، ثم قال: التفت، فالتفت عن يمين العرش فوجدت على ساق العرش الأيمن مكتوباً: «لا إله الا أنا وحدي لا شريك لي، محمد رسولي، أيدته بعلي». يا أحمد شققت اسمك من اسمي، أنا الله المحمود الحميد، وأنا الله العلي، وشققت اسم ابن عمك على من اسمي يا أبا القاسم امض هادياً مهدياً، نعم المجدى جئت ونعم المنصرف انصرفت، وطوباك، وطوبى لمن آمن بك وصدقك، ثم قذفت في بحار النور فلم تزل الأمواج تقذفني حتى تلقاني جبرئيل (ع) في سدة المنتهى، فقال لي: خليلي نعم المجدى جئت، ونعم المنصرف انصرفت ماذا قلت؟ وماذا قيل: لك؟ قال: فقلت بعض ماجرى، فقال لي: وما كان آخر الكلام الذي ألقى إليك؟ فقلت له: نوديت يا أبا القاسم امض هادياً مهدياً رشيداً، طوباك، وطوبى لمن آمن بك وصدقك فقال لي جبرئيل (ع): أفلم تستفهم ما أراد بأبي القاسم؟ قلت: لا يا روح الله، فنوديت يا أحمد إنما كنتك أبا القاسم لانك تقسم الرحمة منى بين عبادى يوم القيامة فقال: جبرئيل (ع): هنئياً مريثاً يا حبيبي، والذي

٤٨. بقره: ٢٨٥.

٤٩. همان.

٥٠. بقره: ٢٨٦.

٥١. همان.

٥٢. همان.

٥٣. همان.

عمر بن عمران، عن عبيد الله بن موسى العبسي، عن جبلة الملكى، عن طاووس اليماني، عن ابن عباس قال: دخلت عائشة على رسول الله (ص) وهو يقبل فاطمة، فقالت له: أتحبها يا رسول الله؟ قال: أما والله لو علمت حبي لها لآزددت لها حبا، إنه لما عرج بي إلى السماء الرابعة أذن جبرئيل وأقام ميكائيل، ثم قيل لى: ادن يا محمد، فقلت: أنت بحضرتى يا جبرئيل؟ قال: نعم، إن الله عز وجل فضل أنبياء المرسلين على ملائكته المقربين، وفضلك أنت خاصة، فدنوت فصليت بأهل السماء الرابعة، ثم التفت عن يمينى فإذا أنا بإبراهيم (ع) فى روضة من رياض الجنة وقد اكتنفها جماعة من الملائكة، ثم إنى صرت إلى السماء الخامسة، ومنها إلى السادسة فنوديت: يا محمد نعم الأب أبوك إبراهيم، ونعم الأخ أخوك على، فلما صرت إلى الحجب أخذ جبرئيل (ع) بيدي فأدخلنى الجنة فإذا أنا بشجرة من نور فى أصلها ملكان يطويان الحلل والحلى، فقلت: حبيبي جبرئيل: لمن هذه الشجرة؟ فقال: هذه لأخيك على بن أبي طالب (ع)، وهذان الملكان يطويان له الحلل والحلى والجلل إلى يوم القيامة، ثم تقدمت أمامى، فإذا أنا برطب ألين من الزبد، وأطيب من المسك، وأحلى من العسل، فأخذت رطبة فأكلتها فتحولت الرطبة نطفة فى صلبى فلما أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة عليها السلام ففاطمة حوراء إنسية فإذا اشتقت إلى الجنة شممت رائحة فاطمة عليها السلام^{٥٧}. كتاب المحتضر للحسن بن سليمان نقلًا من كتاب المعراج للصدوق - رحمه الله - بهذا الاسناد مثله^{٥٨}.

روایت نهم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣٧١-٣٧٢:

«أمالى الطوسي: ابن الصلت، عن ابن عقدة، عن محمد بن هارون الهاشمي، عن محمد بن مالك ابن الابري النخعي، عن محمد بن فضيل بن غزوان الضبي، عن مالك الجهني، عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده علي بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله (ص): لما أسرى بي إلى السماء ثم من السماء إلى السماء ثم إلى سدرة المنتهى أوقفت بين يدي ربي عز وجل، فقال: يا محمد، فقلت: لبيك ربي وسعديك، قال: قد بلوت خلقى فأيتهم وجدت أطوع لك؟ قال:

٥٤. المحتضر؛ ص ٢٥٨-٢٦٣.

٥٥. ابن تيمير در قرآن كريم نيست، ولي عبارات «جعل الظلمات والنور» در آيه اول سوره انعام به كار رفته است.

٥٦. المحتضر؛ ص ٢٥٠-٢٥١. الامالى صدوق؛ ص ٤٣٥-٤٣٧.

٥٧. علل الشرايع؛ ص ١٨٣-١٨٤.

٥٨. المحتضر؛ ص ٢٣٩.

بعثك بالرسالة، واختصك بالنبوة ما أعطى الله هذا آدميا قبلك، ثم انصرفنا حتى جئنا إلى السماء السابعة فاذا القصر على حاله، فقلت: حبيبي جبرئيل سلهما من الفتى من بنى هاشم؟ فسألتهما فقالا: على بن أبي طالب ابن عم محمد (ص)، فما نزلنا إلى سماء من السماوات إلا والقصور على حالها، فلم يزل جبرئيل يسألهم عن الفتى الهاشمي ويقول كلهم على بن أبي طالب^{٥٤}.

روایت ششم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣٣٨-٣٣٩:

«أمالى الصدوق: أبي، عن سعد، عن البرقي، عن أبيه، عن خلف بن حماد، عن أبي الحسن العبدى، عن الأعمش، عن عباية بن ربيعي، عن عبد الله بن عباس قال: إن رسول الله (ص) لما أسرى به إلى السماء انتهى به جبرئيل إلى نهر يقال له: النور، وهو قول الله عز وجل: «خلق الظلمات والنور»^{٥٥}. فلما انتهى به إلى ذلك النهر فقال له جبرئيل: يا محمد اعبر على بركة الله، فقد نور الله لك بصرك، ومد لك أمامك، فان هذا نهر لم يعبره أحد، لا ملك مقرب ولا نبي مرسل، غير أن لى فى كل يوم اغتماسة فيه ثم أخرج منه فأنفض أجنحتى، فليس من قطرة تقطر من أجنحتى إلا خلق الله تبارك وتعالى منها ملكا مقربا له عشرون ألف وجه، وأربعون ألف لسان، كل لسان يلفظ بلغة لا يفقهها اللسان الآخر، فعبير رسول الله (ص) حتى انتهى إلى الحجب، والحجب خمسمائة حجاب، من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمائة عام، ثم قال: تقدم يا محمد، فقال له: يا جبرئيل ولم لا تكون معى! قال: ليس لى أن أجوز هذا المكان، فتقدم رسول الله (ص) ما شاء الله أن يتقدم، حتى سمع ما قال الرب تبارك وتعالى: أنا المحمود وأنت محمد، شققت اسمك من اسمى، فمن وصلك وصلته، ومن قطعك، انزل إلى عبادى فأخبرهم بكرامتى إياك، وأنى لم أبعث نبيا إلا جعلت له وزيرا، وأنت رسولى، وأن عليا وزيرك. كتاب المحتضر للحسن بن سليمان مما رواه من كتاب المعراج عن الصدوق، عن ابن الوليد، عن الصفار، عن محمد بن أبي القاسم، عن محمد البرقي، عن خلف بن حماد مثله^{٥٦}.

روایت هفتم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣٥٠-٣٥١:

«علل الشرائع: القطان، عن السكري، عن الجوهرى، عن

نساء قريش وغيرهن وغيرتها، وقلن: زوجك رسول الله (ص) من عائل لامال له، فقال لها رسول الله (ص): يا فاطمة أما ترضين؟ إن الله تبارك وتعالى اطلع اطلاعة إلى الارض فاختار منها رجلين: أحدهما أبوك، والآخر بعلك، يا فاطمة كنت أنا وعلى نورا بين يدي الله مطيعين من قبل أن يخلق الله آدم (ع) بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور بجزءين جزء أنا، وجزء على، ثم إن قريشاً تكلمت في ذلك وفشا الخبر، فبلغ النبي (ص) فأمر بلالا فجمع الناس، وخرج إلى مسجده ورقى منبره يحدث الناس بما خصه الله تعالى من الكرامة، وبما خص به عليا (ع) وفاطمة عليها السلام، فقال: يا معشر الناس إنه بلغني مقالكم، وإني محدثكم حديثاً فعوه واحفظوا مني واسمعوه، فإني مخبركم بما خص الله به أهل البيت، وبما خص به عليا من الفضل والكرامة، وفضله عليكم، فلا تخالفوه فتقلبوا على أعقابكم، «ومن ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً وسيجزى الله الشاكرين».^{٥٩} معاشر الناس! إن الله قد اختارني من خلقه فبعثني إليكم رسولا، واختار لي عليا خليفة ووصيا. معاشر الناس! إنني لما أسرى بي إلى السماء فما مررت بملاً من الملائكة في سماء من السماوات إلا سألوني عن علي بن أبي طالب وقالوا: يا محمد إذا رجعت إلى الدنيا فاقرأ عليا وشيعته منا السلام، فلما وصلت إلى السماء السابعة وتخلف عنى جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل (ع)، والملائكة المقربين، ووصلت إلى حجب ربي دخلت سبعين ألف حجاب، بين كل حجاب إلى حجاب من حجب العزة والقدرة والبهاء والكرامة والكبرياء والعظمة والنور والظلمة والوقار حتى وصلت إلى حجاب الجلال فناجيت ربي تبارك وتعالى وقمت بين يديه، وتقدم إلى عز ذكره بما أحبه وأمرني بما أراد ولم أسأله لنفسى شيئاً، وفي علي (ع) إلا أعطاني، ووعدني الشفاعة في شيعته وأوليائه. ثم قال لي الجليل جل جلاله: يا محمد من تحب من خلقي؟ قلت: أحب الذي تحببه أنت يا ربي، فقال لي جل جلاله: فأحب عليا فإني أحبه وأحب من يحبه، وأحب من أحب من يحبه، فخررت لله ساجدا مسبحا شاكرا لربي تبارك وتعالى، فقال لي: يا محمد علي وليي وخيرتي بعدك من خلقي، اخترته لك أخوا ووصيا ووزيرا ووصفيا وخليفة وناصر الك على أعدائي، يا محمد وعزتي وجلالي لا يناوي عليا جبار إلا قصمته ولا يقاتل عليا عدو من أعدائي إلا هزمته وأبدته. يا محمد إنني اطلعت على

قلت: رب عليا، قال: صدقت يا محمد، فهل اتخذت لنفسك خليفة يؤدي عنك ويعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون، قال: قلت اختر لي، فإن خيرتك خير لي، قال: قد اخترت لك عليا فاتخذته لنفسك خليفة ووصيا ونحتله علمي وحلمي وهو أمير المؤمنين حقا، لم ينلها أحد قبله ولا احد بعده، يا محمد على راية الهدى، وإمام من أطاعني، ونور أوليائي، وهو الكلمة التي أزمها المتقين، من أحبه فقد أحبني، ومن أبغضه فقد أبغضني، فبشره بذلك يا محمد، فقال النبي (ص): رب! فقد بشرته، فقال علي: أنا عبد الله، وفي قبضته إن يعذبني فبذنوبي لم يظلمني شيئاً، وإن يتم لي ما وعدني فالله أولى بي، فقال: اللهم أحل قلبه، واجعل ربيعه الايمان بك، قال: قد فعلت ذلك به يا محمد، غير أني مختصه بشي من البلاء لم أختص به أحدا من أوليائي، قال: قلت: رب! أخي وصاحبي، قال: إنه قد سبق في علمي أنه مبتلى ومبتلى به، ولولا علي لم يعرف أوليائي، ولا أولياء رسلي. قال محمد بن مالك: فلقيت نصر بن مزاحم المنقري فحدثني عن غالب الجهني عن أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين، عن أبيه، عن جده، عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله (ص): لما أسرى بي إلى السماء، وذكر مثله سواء. قال محمد بن مالك: فلقيت علي بن موسى بن جعفر عليهما السلام فذكرت له هذا الحديث فقال: حدثني به أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر عن أبيه، عن جده، عن الحسين بن علي، عن علي عليهم السلام قال: قال: رسول الله (ص): لما أسرى بي إلى السماء ثم من السماء إلى السماء، ثم إلى سدرة المنتهى. وذكر الحديث بطوله.^{٥٩} كتاب المحتضر للحسن بن سليمان نقلاً من كتاب المعراج عن الصدوق، عن محمد بن عمر الحافظ البغدادي، عن محمد بن هارون، مثله.^{٦٠}

روايت دهم

بحار الانوار، ج ١٨، ص ٣٩٧-٤٠١:

«كشف اليقين: ٦١ عن أبي جعفر بن بابويه برجال المخالفين رويناه من كتابه كتاب أخبار الزهراء عن الحسن بن محمد بن سعيد، عن فرات بن إبراهيم، عن محمد بن علي الهمداني، عن أبي الحسن خلف بن موسى، عن عبد الاعلى الصنعاني، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن أبي يحيى عن مجاهد، عن ابن عباس قال: لما زوج رسول الله (ص) عليا (ع) فاطمة تحدثن

٥٩. الامالي طوسي؛ ص ٣٤٣-٣٤٤. نيز: التحصين؛ ص ٥٤٢-٥٤٣.

٦٠. المحتضر؛ ص ٢٥٦-٢٥٧.

٦١. مراد، اليقين سيد بن طاووس است.

٦٢. آل عمران: ١٤٤.

المحجلين من شيعته وأهل ولايته إلى جنات النعيم، بأمر رب العالمين، يبعثه الله يوم القيامة مقاماً محموداً يغبطه به الأولون والآخرون، بيده لوائى لواء الحمد، يسير به أمامى وتحتة آدم وجميع من ولد من النبيين والشهداء والصالحين إلى جنات النعيم، حتماً من الله، محتوماً من رب العالمين وعد وعدنيه ربي فيه، ولن يخلف الله وعده، وأنا على ذلك من الشاهدين»^{٦٣}. كتاب المحتضر للحسن بن سليمان مما رواه من كتاب المعراج عن الصدوق، عن الحسن بن محمد بن سعيد مثله^{٦٤}.

روایت یازدهم

بحار الانوار، - ج ٢٥، ص ٤:

«ومن كتاب المعراج للشيخ الصالح أبي محمد الحسن رضى الله عنه بإسناده عن الصدوق، عن أبيه الحسن بن محمد بن سعيد عن فرات بن إبراهيم عن محمد بن ظهير عن أحمد بن عبد الملك عن الحسين بن راشد والفضل بن جعفر عن اسحاق بن بشر عن ليث بن أبي سليم عن ابن عباس قال: سمعت رسول الله (ص) لما أسرى به إلى السماء السابعة ثم أهبط إلى الأرض يقول لعلى بن أبي طالب (ع): يا على إن الله تبارك وتعالى كان - وساق الحديث مثل ما مر^{٦٥} إلى قوله - وولدك ولدى، وشيعتك شيعتى، وأولياؤك أوليائى وهم معك غدا فى الجنة جيرانى»^{٦٦}.

روایت دوازدهم

بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٣٠٨-٣٠٧:

«مما رواه من كتاب المعراج عن الصدوق عن أحمد بن محمد الصقر عن محمد بن العباس بن بسام عن عبد الله بن محمد^{٦٣}. سيدین طاووس؛ اليقین باختصاص مولانا على عليه السلام بامرة المؤمنین وتبيلوه التحصين لأسرار مازاد من أخبار كتاب اليقین؛ ص ٤٢٢-٤٢٤. ٦٤. المحتضر؛ ص ٢٥٢-٢٥٥. ٦٥. اشاره به حدیثی است که پس از این نقل، از تأویل الآيات، ج ٢، ص ٧٧٣-٧٧٤ خواهد آمد. مصادر دیگر روایت، ذیل همان حدیث ذکر خواهد شد.

٦٦. المحتضر؛ ص ٢٥١-٢٥٢. گفتمى است ملاصدرا صدرالدين محمد الشيرازى (ص ١١٧) این روایت را از کتاب المقالات شيخ مفيد گزارش کرده و نوشته است: «ونقل الشيخ المفيد رحمه الله فى كتاب المقالات من كتاب نوادر الحكمة لبعض علمائنا الامامية أصحاب التوحيد رضى الله عنهم مستنداً إلى ليث بن أبي سليم عن ابن عباس رضى الله عنه قال ... ٤. ولى با جستجویى که در همه کتاب های موجود شيخ مفيد به ویژه اوائل المقالات - که ظاهراً مراد ملاصدرا همین کتاب باید باشد - انجام شد، این روایت را در آنها نیافتیم. چنان می نماید که یا وی این روایت را از یکی از کتاب های مفيد نقل می کند که اکنون موجود نیست و یا در این میان اشتباهی روی داده است. گفتمى است تا آنجا که جستجو کرده ایم، در هیچ منبع دیگری این روایت به نقل از شيخ مفيد گزارش نشده است.

قلوب عبادى فوجدت عليا أنصح خلقى لك، وأطوعهم لك، فاتخذه أخا وخليفة ووصيا، وزوجه ابنتك، فانى سأهب لهما غلامين طيبين طاهرين تقيين نقيين، فى حلفت، وعلى نفسى حتمت أنه لا يتولين عليا وزوجته وذريتهما أحد من خلقى إلا رفعت لواءه إلى قائمة عرشى وجنتى وبحبوحه كرامتى وسقيته من حظيرة قدسى، ولا يعاديهم أحد أو يعدل عن ولايتهم يا محمد إلا سلبت ودى وباعدته من قبرى، وضاعفت عليهم عذابى ولعنتى يا محمد، إنك رسولى إلى جميع خلقى، وإن عليا ولى، وأمير المؤمنين، وعلى ذلك أخذت ميثاق ملائكتى وأنبيائى وجميع خلقى، وهم أرواح من قبل أن أخلق خلقا فى سمائى وأرضى محبة منى لك يا محمد ولعلى ولولد كما ولمن أحبكما وكان من شيعتكما ولذلك خلقته من طيبتكما، فقلت: الهى! وسيدى! فاجمع الأمة عليه فأبى على وقال: يا محمد إنه المبتلى والمبتلى به وإنى جعلتكم محنة لخلقى، أمتحن بكم جميع عبادى وخلقى فى سمائى وأرضى وما فيهن، لأكمل الثواب لمن أطاعنى فيكم وأحل عذابى ولعنتى على من خالفنى فيكم وعصانى، وبكم أميز الخبيث من الطيب، يا محمد وعزتى وجلالى لولاك ما خلقت آدم، ولولا على ما خلقت الجنة لأنى بكم أجزى العباد يوم المعاد بالثواب والعقاب، وبعلى وبالائمة من ولده أنتقم من أعدائى فى دار الدنيا، ثم إلى المصير للعباد والمعاد، وأحكمكما فى جنتى ونارى، فلا يدخل الجنة لكما عدو، ولا يدخل النار لكما ولى وبذلك أقسمت على نفسى ثم انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب من حجب ربي ذى الجلال والاکرام إلا سمعت النداء من ورائى: يا محمد أحبب عليا، يا محمد أكرم عليا، يا محمد قدم عليا، يا محمد استخلف عليا، يا محمد أوص إلى على، يا محمد واخ عليا، يا محمد أحب من يحب عليا، يا محمد استوص بعلى وشيعته خيرا، فلما وصلت إلى الملائكة جعلوا يهنؤونى فى السماوات ويقولون: هنيئا لك يا رسول الله كرامة لك ولعلى. معاشر الناس! على أخى فى الدنيا والآخرة، ووصى وأمينى على سرى وسررب العالمين ووزيرى وخليفتى عليكم فى حياتى وبعد وفاتى، لا يتقدمه أحد غيرى، وخير من أخلف بعدى، ولقد أعلمنى ربي تبارك وتعالى أنه سيد المسلمين، وإمام المتقين، وأمير المؤمنین ووارثى ووارث النبيين، ووصى رسول رب العالمين وقائد الغر

أحبيته حتى أمرني ربي جل جلاله بمحبته، ثم قال: ما بال أقوام يلومونني في تقديمي لعلي بن أبي طالب؟ فوعزة ربي ما قدمته حتى أمرني عز اسمه بتقديمه وجعله أمير المؤمنين وأمير أمته وإمامها، أيها الناس إنه لما عرج بي إلى السماء السابعة وجدت على كل باب سماء مكتوبا: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن أبي طالب أمير المؤمنين، ولما صرت إلى حجب النور رأيت على كل حجاب مكتوبا (لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن أبي طالب أمير المؤمنين) ولما صرت إلى العرش وجدت على كل ركن من أركانه مكتوبا: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي بن أبي طالب أمير المؤمنين». ٦٢

رواية بانزدهم

بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٢٢٨-٢٢٩:

«أقول: روى الحسن بن سليمان من كتاب المعراج بإسناده عن الصدوق بإسناده عن بكر بن عبد الله، عن سهل بن عبد الوهاب، عن أبي معاوية، عن الأعمش عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده عليهم السلام قال: قال النبي (ص) ليلة أسرى بي إلى السماء فبلغت السماء الخامسة نظرت إلى صورة علي بن أبي طالب فقلت: حبيبي جبرئيل ما هذه الصورة؟ فقال جبرئيل: يا محمد اشتهدت الملائكة أن ينظروا إلى صورة علي فقالوا: ربنا إن بني آدم في دنياهم يتمتعون غدوة وعشية بالنظر إلى علي بن أبي طالب حبيب حبيبي محمد (ص) وخليفته وصيه وأمينه، فمتعنا بصورته قدر ما تمتع أهل الدنيا به، فصور لهم صورته من نور قدسه عز وجل، فعلى عليه السلام بين أيديهم ليلا ونهارا يزورونه وينظرون إليه غدوة وعشية. قال: فأخبرني الأعمش، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليهما السلام قال: فلما ضربه اللعين ابن ملجم على رأسه صارت تلك الضربة في صورته التي في السماء فالملائكة ينظرون إليه غدوة وعشية، ويلعنون قاتله ابن ملجم، فلما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليه هبطت الملائكة وحملته حتى أوقفته مع صورة علي في السماء الخامسة فكلما هبطت الملائكة من السماوات من علا، وصعدت ملائكة السماء

المهلبى عن أحمد بن صبيح عن الحسن بن جعفر عن أبيه عن منصور عن موسى بن جعفر عن أبيه عن جده عليهم السلام قال: لما عرج بالنبي (ص) إلى السماء قال العزيز عز وجل: «آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه». ٦٧ قال: قلت «والمؤمنون». ٦٨ قال: صدقت يا محمد من خلفت لا متك؟ وهو أعلم قلت: خيرها لأهلها قال: صدقت يا محمد، إنى اطلعت إلى الأرض اطلاعة فاخترتك منها ثم شققت لك اسما من أسمائي، فلا أذكر في موضع إلا ذكرت معي، وأنا المحمود وأنت محمد، ثم اطلعت إليها اطلاعة أخرى فاخترت منها عليا فجعلته وصيكا فأنت سيد الأنبياء وعلى سيد الأوصياء. إنى خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين من شبح نور، ثم عرضت ولايتهم على الملائكة وسائر خلقي وهم أرواح فمن قبلها كان عندي من المقربين ومن جحدها كان عندي من الكافرين. يا محمد وعزتي وجلالي لو أن عبدا عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن البالي ثم أتاني جا حداً لولايتهم لم أدخله جنتي ولا أظللته تحت عرشي». ٦٩

رواية سيزدهم

بحار الانوار، ج ٢٧، ص ١١:

«ومن كتاب المعراج تأليف الشيخ الصالح أبي محمد الحسن بإسناده عن الصدوق رفعه عن أبي الحمراء قال: قال رسول الله (ص): لما أسرى بي إلى السماء دخلت الجنة فإذا مثبت على ساق العرش الأيمن: إنى أنا الله لا إله إلا أنا وحدي غرست جنة عدن بيدي، أسكنتها ملائكتي، محمد صفوتي من خلقي، أيده بيلى». ٧٠

رواية چهاردهم

بحار الانوار، ج ٢٧، ص ١١-١٢:

«ومنه عن الصدوق عن ماجيلويه عن محمد العطار عن الأشعري عن ابن يزيد عن ابن فضال عن مروان ابن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: مسطور بخط جليل حول العرش: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي أمير المؤمنين». ٧١

«ومنه عن الصدوق عن ابن الوليد عن الصفار عن البرقي عن أبيه عن أحمد ابن النضر عن ابن شمر عن جابر عن جابر الأنصاري قال: قال رسول الله (ص): ما بال أقوام يلومونني في محبتى لأخي علي بن أبي طالب؟ فوالذي بعثنى بالحق نبيا ما

٦٧. بقره: ٢٨٥.

٦٨. همان.

٦٩. المحتضر؛ ص ٢٥٨. برأى مطالعه همين مضامين باسندى ديگر، ر. ك به: كمال الدين؛ ص ٢٥٢ و شيخ صدوق؛ عيون اخبار الرضا (ع)؛ ج ٢، ص ٦٠-٦١.

٧٠. المحتضر؛ ص ٢٤٤. العمدة ابن بطريق؛ ص ١٧١. نيز نيزديك به آن در: حاكم حسكاني؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم؛ ج ١، ص ٢٩٧-٢٩٨.

٧١. المحتضر؛ ص ٢٤٤. باهمين مضمون در: اليقين؛ ص ٢٢٣.

٧٢. المحتضر؛ ص ٢٤٩-٢٥٠.

أشياء، وقد أتيتك علمك من بعدك وجعلته وزيرك، وخليفتك من بعدك على أهلك وأمتك، عزيزة مني: لا يدخل الجنة من أبغضه وعاداه وأنكر ولايته من بعدك، فمن أبغضه أبغضك، ومن أبغضك أبغضني، ومن عاداه فقد عاداك، ومن عاداك فقد عاداني، ومن أحبه فقد أحبك، ومن أحبك فقد أحبني. وقد جعلت [له] هذه الفضيلة، وأعطيتك أن أخرج من صلبه أحد عشر مهديا، كلهم من ذريتك، من البكر البتول، أخرج رجل منهم يصلي خلفه عيسى ابن مريم، يملأ الأرض عدلا كما ملئت جورا وظلما. أنجى به من الهلكة وأهدببه من الضلالة، وأبرى به الأعمى، وأشفى به المريض. قلت: إلهي فمتى يكون ذلك؟ فأوحى إلى عز وجل: يكون ذلك إذا رفع العلم، وظهر الجهل، وكثر القراء، وقل العمل، وكثر الفتك وقل الفقهاء الهادون، وكثر فقهاء الضلالة الخونة، وكثر الشعراء واتخذ أمتك قبورهم مساجد، وحليت المصاحف، وزخرفت المساجد، وكثر الجور والفساد، وظهر المنكر، وأمر أمتك به، ونهوا عن المعروف، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء، وصارت الأمراء كفره، وأولياؤهم فجرة وأعوانهم ظلمة، وذوو الرأي منهم فسقة. وعند [ذلك] ثلاثة خسوف: خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب، وخراب البصرة على يدي رجل من ذريتك يتبعه الزنوج، وخروج ولد من ولد الحسن بن علي عليهما السلام وظهور الدجال يخرج بالمشرق من سجستان، وظهور السفيناني. فقلت: إلهي وما يكون بعدى من الفتن؟ فأوحى إلى وأخبرني ببلاء بني أمية، وفتنة ولد عمي، وما هو كائن إلى يوم القيامة، فأوصيت بذلك ابن عمي حين هبطت إلى الأرض، وأديت الرسالة، فله الحمد على ذلك، كما حمده النبيون، وكما حمده كل شيء قبلي، وما هو خالقه إلى يوم القيامة»^{٧٤}

رواية هفتم

تأويل الآيات، شرف الدين الحسيني، ج ١، ص ٢٧٥:
«وروى الصدوق في الخصال وفي كتاب المعراج، وغيره في غيرهما عن أبي عبد الله عليه السلام قال: عرج بالنبي (ص) إلى السماء مائة وعشرين مرة، ما من مرة إلا وقد أوصى الله عز وجل النبي (ص) فيها بالولاية لعل والأئمة عليهم السلام أكثر مما أوصى بالفرائض»^{٧٥}

٧٣. همان؛ ص ٢٥٥-٢٥٦.

٧٤. المحتضر؛ ص ٢٤٦-٢٤٩. كمال الدين وتمام النعمة؛ ص ٢٥٠-٢٥٢.

٧٥. الخصال؛ ص ٦٠٠-٦٠١. محمد بن الحسن بن فروخ الصفار؛ بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد (عليهم السلام)؛ ص ٩٩ و المحتضر؛ ص ٢٤٤.

الدنيا فمن فوقها إلى السماء الخامسة لزيارة صورة علي عليه السلام والنظر إليه وإلى الحسين بن علي متشحطا بدمه، لعنوا يزيد وابن زياد وقاتل الحسين بن علي صلوات الله عليه إلى يوم القيامة. قال الأعمش: قال لي الصادق (ع): هذا من مكنون العلم ومخزونه لا تخرجه إلا إلى أهله»^{٧٣}

روایت شانزدهم

بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٢٧٦-٢٧٨:

«كتاب المحتضر: للحسن بن سليمان نقلا من كتاب المعراج للشيخ الصالح أبي محمد الحسن، باسناده، عن الصدوق، عن ابن إدريس، عن أبيه، عن سهل، عن محمد بن آدم النسائي، عن أبيه آدم بن أبي أبياس، عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص): إنه لما عرج بي ربي جل جلاله، أتاني النداء: يا محمد! قلت: لبيك رب العظمة لبيك فأوحى إلى: يا محمد! فيم اختصم الملاء الأعلى؟ قلت: إلهي لا علم لي، فقال لي: يا محمد! هل اتخذت من الأدميين وزيرا وأخا ووصيا من بعدك؟ فقلت: إلهي ومن أتخذ؟ تخير أنت لي يا إلهي. فأوحى إلى: يا محمد! قد اخترت لك من الأدميين علي بن أبي طالب فقلت: إلهي ابن عمي؟ فأوحى إلى: يا محمد! إن عليا وارثك ووارث العلم من بعدك، وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة، وصاحب حوضك، يسقى من ورد عليه من مؤمنى أمتك. ثم أوحى إلى أني قد أقسمت على نفسي قسما حقا لا يشرب من ذلك الحوض مبغض لك ولأهل بيتك وذريتك الطيبين، حقا [حقا] أقول يا محمد! لأدخلن الجنة جميع أمتك إلا من أبي. فقلت: إلهي وأحد يأبي دخول الجنة؟ فأوحى إلى: بلى بأبي، قلت: وكيف يأبي؟ فأوحى إلى يا محمد اخترت من خلقي واخترت لك وصيا من بعدك وجعلته منك بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدك، وألقيت محبته في قلبك، وجعلته أبا لولدك، فحقه بعدك على أمتك، كحقيق عليهم في حياتك فمن جحد حقه جحد حقيق، ومن أبي أن يواليه فقد أبي أن يدخل الجنة. فخررت لله عز وجل ساجدا شكرا لما أنعم علي، فإذا مناد ينادي: يا محمد! ارفع رأسك! سلني أعطك، فقلت: إلهي أجمع أمتي من بعدى على ولاية علي بن أبي طالب، ليردوا علي جميعا حوضي يوم القيامة. فأوحى إلى: يا محمد! إنني قد قضيت في عبادي قبل أن أخلقهم، وقضائي ماض فيهم، لأهلك به من أشاء، وأهدى به من

بخش دوم: مستدرکات

دیگر روایات مرتبط با معراج در آثار شیخ صدوق:

۱. الامالی، ص ۲۱۳-۲۱۴. موضوع روایت: پرسش ابوحمزه ثمالی از امام سجاد(ع) درباره فلسفه معراج. مصادر دیگر: علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲. الامالی، ص ۲۴۹-۲۵۰. موضوع روایت: رخدادی در شب معراج مرتبط با فضایل امیرالمؤمنین(ع).

۳. الامالی، ص ۳۷۵-۳۷۶. موضوع روایت: سخن خداوند تبارک و تعالی در معراج در فضیلت امیرالمؤمنین(ع).

۴. الامالی، ص ۳۸۲-۳۸۳. موضوع روایت: شبیه مورد قبل.

۵. الامالی، ص ۴۳۳-۴۳۴. موضوع روایت: شبیه مورد قبل.

۶. الامالی، ص ۴۶۹-۴۷۰. موضوع روایت: فضیلت مسجد کوفه و عبور رسول اکرم(ص) در شب اسراء از این مسجد.

۷. الامالی، ص ۵۳۳-۵۳۴. موضوع روایت: کلیات وقایع شب اسراء و رخدادهای پایانی آن.

۸. الامالی، ص ۵۴۵-۵۴۶. موضوع روایت: یکی از مضامین آن ورود رسول اکرم(ص) به بهشت و دیدن جهنم، نیز فضیلتی برای حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها است.

منبع دیگر: التوحید، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۹. الامالی، ص ۵۶۳. موضوع روایت: شبیه مورد سوم.

۱۰. الامالی، ص ۵۶۵. موضوع روایت: شبیه مورد سوم.

۱۱. الامالی، ص ۵۶۶. موضوع روایت: شبیه مورد سوم.

۱۲. الامالی، ص ۶۸۷. موضوع روایت: شبیه مورد سوم.

۱۳. الامالی، ص ۶۹۶-۶۹۷. موضوع روایت: رخدادی در شب اسراء مرتبط با شدت عذاب جهنم.

۱۴. الامالی، ص ۷۱۱. موضوع روایت: گفتگوی منصور دوانیقی با امام صادق(ع) مشتمل بر موضوعات گوناگون، از جمله حدیثی قدسی در شب معراج درباره فضایل امیرالمؤمنین(ع).

۱۵. الامالی، ص ۷۳۱. موضوع روایت: مخاطبه خداوند عزوجل با رسول اکرم مشتمل بر مطالبی از جمله فضایل امیرالمؤمنین و دیگر امامان و امام مهدی علیهم السلام.

۱۶. التوحید، ص ۱۰۸. موضوع روایت: نکته ای کوتاه درباره وقایع شب معراج.

۱۷. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۱۸. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۱۹. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۰. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۱. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۲. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۳. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۴. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۵. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۶. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۷. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۸. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲۹. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۰. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۱. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۲. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۳. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۴. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۵. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳۶. التوحید، ص ۱۷۵. پرسش یونس بن عبدالرحمن از امام کاظم(ع) درباره فلسفه معراج. تکرار در علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۳۲.

روایت هجدهم

تأویل الآیات، ج ۲، ص ۷۷۳-۷۷۴:

«ما رواه الشيخ أبو جعفر محمد بن بابويه (رحمة الله عليه) في كتاب «المعراج» - عن رجاله مرفوعا - عن عبد الله بن العباس (رضي الله عنه) قال: سمعت رسول الله (ص) وهو يخاطب عليا عليه السلام يقول: يا علي إن الله تبارك وتعالى كان ولا شيء معه فخلقني وخلقك روحين من نور جلاله، وكنا أمام عرش رب العالمين نسيح الله ونقدسه، ونحمده ونهلله، وذلك قبل أن خلق السماوات والأرضين. فلما أراد أن يخلق آدم خلقني وإياك من طينة واحدة، من طينة عليين وعجنتنا بذلك النور، وغمسنا في جميع الأنوار وأنهار الجنة، ثم خلق آدم واستودع صلبه تلك الطينة والنور، فلما خلقه استخرج ذريته من ظهره، فاستنطقهم وقرهم بربوبيته. فأول خلق أفر له بالربوبيته أنا وأنت والنبيون على قدر منازلهم وقربهم من الله عزوجل. فقال الله تبارك وتعالى: صدقتما وأقرتتما - يا محمد ويا علي - وسبقتما خلقي إلى طاعتي، وكذلك كنتما في سابق علمي فيكما، فأنتما صفوتي من خلقي والأئمة من ذريتكما وشيعتكما، وكذلك خلقتكم. ثم قال النبي (ص): يا علي فكانت الطينة في صلب آدم ونوري ونورك بين عينيه، فما زال ذلك النور ينتقل بين أعين النبيين والمنتجبين حتى وصل النور والطينة إلى صلب عبد المطلب، فافترق نصفين، فخلقني الله من نصف واتخذني نبيا ورسولا، وخلقك من النصف الآخر فاتخذك خليفة ووصيا ووليا. فلما كنت من عظمة ربي كقاب قوسين أو أودني قال لي: يا محمد من أطوع خلقي لك؟ فقلت: علي بن أبي طالب. فقال عزوجل: فاتخذة خليفة ووصيا، فقد اتخذته صفيا ووليا. يا محمد كتبت اسمك واسمه على عرشى من قبل أن أخلق (أحدا) محبة مني لكما ولمن أحبكما وتولاكما وأطاعكما، فمن أحبكما وأطاعكما وتولاكما كان عندي من المقربين، ومن جحد ولايتكما وعدل عنكما كان عندي من الكافرين الضالين. ثم قال النبي (ص): يا علي، فمن ذابح بيني وبينك [و] أنا وأنت من نور واحد وطينة واحدة؟ فأنت أحق الناس بي في الدنيا والآخرة، وولدك ولدي وشيعتكم شيعتي وأولياؤكم أوليائي، وأنتم معي غدا في الجنة». ۷۶

۳۳. عیون اخبار الرضلاء (ع)، ج ۱، ص ۳۵ (دو حدیث).
 توصیف ملک الموت و ویژگی های براق.
 ۳۴. عیون اخبار الرضلاء (ع)، ج ۱، ص ۱۳۹. خصوصیات
 فرشته ای که به صورت امیرالمؤمنین (ع) آفریده شده بود.
 ۳۵. فضائل الشیعه، ص ۳۵-۳۷. آنچه رسول اکرم (ص)
 در شب معراج دیدند.
 ۳۶. معانی الاخبار، ص ۲۲. معانی حروف مقطعه، از
 جمله معنای «صاد» در آغاز سوره صاد (مرتبط با معراج).
 ۳۷. معانی الاخبار، ص ۴۲. معنای فقرات اذان با سندی
 غیر از سند روایت ۲۴.
 ۳۸. معانی الاخبار، ص ۱۱۳. وقایع شب معراج مرتبط با
 فضایل امیرالمؤمنین (ع).
 ۳۹. معانی الاخبار، ص ۳۸۷. معنای فقرات اذان. تکرار
 در من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۲.
 ۴۰. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸. چگونگی
 وجوب نمازهای یومیه و مراحل آن.
 ۴۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱. فضیلت
 مسجد کوفه.
 ۴۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵. علت تشریح
 هفت تکبیر در آغاز نماز.
 ۴۳. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۰۱. بسته شدن عقد
 ازدواج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهما در شب
 معراج و در آسمان ها، به امر خداوند تعالی.
 ۴۴. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۳. بخشیده شدن
 کسانی که عقد متعه انجام داده باشند.

فهرست منابع

۱. امین، سیدمحسن؛ أعیان الشیعة؛ تحقیق و تخریح: حسن
 الامین؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، [بی تا].
 ۲. شیخ صدوق؛ الامالی؛ تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية؛
 قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ ق.
 ۳. شیخ طوسی؛ الامالی؛ تحقیق: قسم الدراسات الإسلامية-
 مؤسسة البعثة؛ قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ ق.
 ۴. عاملی، شیخ محمدبن حسن الحر؛ أمل الآمل؛ تحقیق:
 السيد أحمد الحسینی؛ بغداد: مكتبة الأندلس، [بی تا].
 ۵. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة
 الأطهار؛ الطبعة الثانية، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
 ۶. صفار، ابوجعفر محمدبن الحسن بن فروخ؛ بصائر
 الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)؛

۱۸. الخصال، ص ۱۱۵-۱۱۶. موضوع روایت: شبیه
 مورد سوم.
 ۱۹. الخصال، ص ۲۶۹-۲۷۰. موضوع روایت: چگونگی
 وجوب نمازهای یومیه در شب معراج.
 ۲۰. الخصال، ص ۵۴۰. موضوع روایت: اهمیت صله
 رحم، حتی با وجود خویشاوندی بسیار دور. تکرار در عیون
 اخبار الرضلاء (ع)، ج ۲، ص ۲۳۱.
 ۲۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۷-۵. موضوع روایت: شبیه
 مورد سوم به اضافه فضایل دیگر امامان علیهم السلام. تکرار در
 العیون، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸ و کمال الدین، ص ۲۵۴-۲۵۶.
 ۲۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۸. عدم تقدم جبرئیل بر
 رسول اکرم (ص) برای امامت نماز در شب معراج.
 ۲۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۴. ظهور فضایل
 امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام در شب معراج.
 ۲۴. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۱۶. چگونگی تشریح
 فقرات اذان و مراحل وضو و عبارات نماز در شب معراج به همراه
 نکاتی در فضایل امیرالمؤمنین (ع).
 ۲۵. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳. علت جهردر
 برخی نمازها و اخفات در برخی دیگر و نیز علت برتری خواندن
 تسبیحات بر قرائت حمد در دو رکعت آخر نمازهای چهار رکعتی.
 ۲۶. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۳. علت تشریح
 برخی عبارات نماز.
 ۲۷. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۳۴-۳۳۵. علت تشریح دو
 سجده در یک رکعت.
 ۲۸. علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۳-۴۳۴. علت احرام
 رسول اکرم (ص) از مسجد شجرة. نیز ر. ک به: الفقیه، ج ۲،
 ص ۲۰۰.
 ۲۹. علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷۲. وجه نامگذاری شهر
 مقدس قم.
 ۳۰. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۱. رخدادی در شب معراج.
 ۳۱. عیون اخبار الرضلاء (ع)، ج ۱، ص ۱۳-۱۴. احوال
 دسته های گوناگون زنان گناهکار در جهنم.
 ۳۲. عیون اخبار الرضلاء (ع)، ج ۱، ص ۲۹-۳۰. فضیلتی
 برای امیرالمؤمنین علیه السلام در شب معراج.

١٩. طوسی، الشیخ أبو جعفر محمد بن الحسن؛ الفهرست؛ تحقیق: الشیخ جواد القیومی؛ ١٤١٧ ق.
٢٠. نجاشی الاسدی، ابوالعباس احمد بن علی؛ فهرست أسماء مصنفی الشيعة (المشتهر برجال النجاشی)؛ تحقیق: السيد موسى الشبيري الزنجاني؛ الطبعة الخامسة، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٦ ق.
٢١. شیخ صدوق؛ کمال الدین وتمام النعمة؛ صححه وعلق عليه: على أكبر الغفاري؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ١٤٠٥ ق.
٢٢. شیرازی، صدرالدین محمد؛ کتاب المشاعر؛ تعليق و تصحيح: الدكتورة فاتن محمد خليل اللبون؛ بيروت: مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢٠ ق.
٢٣. ابن شاذان؛ مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب والائمة من ولده عليهم السلام من طريق العامة؛ تحقیق: مدرسة الامام المهدي (ع) و اشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الابطحي؛ قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ١٤٠٧ ق.
٢٤. حلی، حسن بن سليمان بن محمد؛ المحتضر؛ تحقیق: سيد علي أشرف؛ النجف: المكتبة الحيدرية، ١٤٢٤ ق.
٢٥. _____؛ مختصر بصائر الدرجات؛ مقدمه: محمد علي الغروي؛ النجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٧٠ ق.
٢٦. ابن شهر آشوب مازندراني؛ معالم العلماء؛ الطبعة الثانية، النجف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ ق.
٢٧. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ عنی بتصحيحه: على أكبر الغفاري؛ قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ١٣٦١ ق.
٢٨. _____؛ من لايحضره الفقيه؛ صححه وعلق عليه: على أكبر الغفاري؛ الطبعة الثانية، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، [بی تا].
٢٩. ابن طاووس، رضی الدین سيد علی بن موسى؛ اليقين باختصاص مولانا علي (ع) بإمرة المؤمنين ويتلوه التحصين لأسرار ما زاد من أخبار كتاب اليقين؛ تحقیق: محمد باقر الانصاري و محمد صادق الانصاري؛ قم: مؤسسة دار الكتاب (الجزائري)، ١٤١٣ ق.
٣٠. _____؛ «عدم مضايقة الفوائد»؛ تحقیق: السيد محمد علي الطباطبائي المراغي؛ مجلة تراثنا؛ الاعداد والنشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، العددان الثاني والثالث، السنة الثانية، ربيع الثاني-رمضان ١٤٠٧ ق.
- تقديم وتعليق و تصحيح: ميرزا محسن كوجه باغي؛ تهران: منشورات الأعلمی، ١٤٠٤ ق.
٧. حسینی الاسترآبادی النجفی، السيد شرف الدين علي؛ تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ تحقیق و نشر: مدرسة الامام المهدي (ع) و بإشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الابطحي؛ الطبعة الأولى، قم ١٤٠٧ ق.
٨. شیخ صدوق؛ التوحيد؛ صححه وعلق عليه: السيد هاشم الحسيني الطهراني؛ قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة، [بی تا].
٩. _____؛ الخصال؛ صححه وعلق عليه: على أكبر الغفاري؛ قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، ١٤٠٣ ق.
١٠. مشغري عاملي، جمال الدين يوسف بن حاتم؛ الدر النظيم؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
١١. تهراني، شيخ آقابرگ؛ الذريعة الي تصانيف الشيعة؛ الطبعة الثالثة، بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٣ ق.
١٢. موسوی خوانساری، ميرزا محمد باقر؛ روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات؛ قم و تهران: مكتبة اسماعيليان، ١٣٩٠ ق.
١٣. افندي الاصفهاني، ميرزا عبدالله؛ رياض العلماء وحياض الفضلاء؛ تحقیق السيد أحمد الحسيني؛ قم: مكتبة آية الله المرعشي العامة، ١٤٠١ ق.
١٤. حاكم حسكاني؛ شواهد التنزيل لقواعد التفضيل في الآيات النازلة في أهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم؛ تحقیق و تعليق: الشيخ محمد باقر المحمودي؛ تهران: مؤسسة الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی- مجمع إحياء الثقافة الاسلامية، ١٤١١ ق.
١٥. شيخ صدوق؛ علل الشرائع؛ تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم؛ منشورات المكتبة الحيدرية و مطبعتها في النجف، ١٣٨٥ ق.
١٦. شيخ صدوق؛ عيون أخبار الرضا؛ صححه و قدم له وعلق عليه: الشيخ حسين الاعلمی؛ بيروت: منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ١٤٠٤ ق.
١٧. شهيد اول؛ غاية المراد في شرح نكت الإرشاد؛ تحقیق رضا مختاري؛ قم: دفتر تبليغات اسلامی حوزة علميه قم، ١٤١٤ ق.
١٨. حسینی، علی بن موسى بن طاووس الحسيني؛ فلاح المسائل؛ الطبعة الثانية، قم: مكتب الأعلام الإسلامی، ١٣٧٢ ش.